

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. **اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادَةً حَتْمًا مَّقْضِيًّا ،
فَاخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي ، مُؤْتَرًّا كَفَنِي ، شَاهِرًا سَيْفِي ، مُجْرَدًا قَنَاتِي ، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْأَبَدِي**

من در خدمتتون هستم پیرامون موضوع انتظار. واژه ای که در آن قیام موج می زنه!

به نظر شما انتظار چیست؟ انتظار در ذهن من و شماست چه چیزی تداعی میکند؟ (نظرات جمعیت): انتظار یعنی صبوری، چشم به راهی، عمل، وحدت، آمادگی، منتظر بودن، سختی، نگاه به دور دست، خودسازی، نگرانی، دین داری، شناخت، بیداری، حرکت، فراق، همدلی...

انتظار چیست؟ بذارید از واژه دیگری شروع کنیم بعد میریم سراغ انتظار. گرچه این دو تا مرادف همدیگه هستند. قبل از اینکه انتظار رو بررسی بکنیم من گمانم بهتره بریم سراغ واژه مرادفش که هرکسی، یه بار تجربه اش کرده: «عشق». خب حالا بگید عشق چیست؟ (نظرات مخاطبین): علاقه شدید قلبی، احساس خوب، دوست داشتن واقعی، مؤدت، فدا شدن، دلباختگی، از خودت بیشتر دوست داشتن (ایثار)، اتوبان دوطرفه. میگفت عشق جاده ای است دوطرفه، البته گاهی هم یه طرفش مسدوده کارگران مشغول کارن! جهاد، شناخت، تپش قلب، شوق، شجاعت... تو یه جمعی که همه جوون بودن یه پیرمردی نشستند بود بحث عشق شد، من گفتم: بچه ها عشق چیست؟ هیچ کس حرف نمی زد! یه پیرمرد ریش سفیدی با سن و سال بالا، گفت من بگم گفتم بگو، گفت «عشق یعنی دیوانگی» کلاس ریخت بهم (از خنده) بهشون گفتم یاد بگیرید، چرا نمی گید؟ عشق یعنی شام نخوردن، عشق یعنی به درخت تکیه زدن، عشق یعنی بی خوابی، خون دل خوردن...

بزرگواران! اینا معنای عشق نیست، بلکه آثار عشقه و اونایی که گفتید انتظار نبود بلکه آثارش بود، یه شهرستانی رفته بودم یه جوانی ۵ سال عاشق بود ۲۳، ۲۴ سال سنش بود ۵ سالی تو کما بود (کنایه از اینکه عاشق بود) گفتم چه وضعیه آخه؟! یا به هم می خورید یا نه. بالاخره یا وصال یا فراق. گفت ۵ سال از بغل این کوها میندازم کنار ریل راه آهن، ۳ ساعت راه رو با موتور میرم تا برسم معشوقم رو ببینم و برگردم، نه که صحبت کنم ها، برم

یه سک سک کنم و برگردم، همین. گفتم زمستون هم بله؟ گفت زمستون، تابستون نداره، برف میاد میندازم از کنار ریل راه آهن میرم باموتور ۳ ساعت تو بیابون.

حالا ما می‌گیم عشق، شما بگید انتظار، آیا ما عاشقیم؟! عشق و انتظار یه جورایی مرادف همنده، که البته یه فرق با هم دارند؛ بین این عشقی که ما تو کوچه خیابون ریخت و پاش کردیم با انتظار یه فرق اساسیه که در آخر خواهیم گفت. از یه کسی در کتاب فتوحات مکیه دیدم نوشته بود «اگر کسی عاشق نشده و از عشق حرف میزنه او هیچی نمی‌فهمه - باقیش جالبه، می‌گه - اگر کسی عاشق شده و داره می‌گه عشق چیست اونم از عشق هیچی نفهمیده» می‌گفت معنای عشق رو همیشه روی کاغذ آورد.

بنده سعی کردیم یه مفهوم کلی از انتظار رو انشاءالله اینجا تقدیم بکنم خدمتون: «انتظار؛ حالتی است

درونی و بیرونی» آقایون رو اگر مجبور نکنن به خطاطی، اگر اول ابتدایی پسر رو مجبور نکنند به مشق نوشتن، این میاد خونه کیف و کتابشو میندازه و میره بازیشو میکنه، ولی دختر خانوم‌ها هنوز لباساشونو در نیآوردن کیف و پهن میکنه کتابا رو باز میکنه، می‌گیم چیکار میکنی؟ می‌گه مشقاً می‌نویسم، کسی که به تو نگفته تکلیف بنویسی؟ بله! اگر نگفته باشه هم باز اون میاد و شروع می‌کنه به نوشتن. حالا ببینید همین آقایی که دست به قلم نیست وقتی میره خدمت سربازی، یه سر رسید پُر، صفحه به صفحه، ورق به ورق، نقاشی می‌کنه، طرح میزنه، به طوری که دوست داری قاب کنی بزنی دیوار خانه ت، شعر نوشته، بیا و ببین! این شعرها رو از پیدا کرده؟! روی هر صفحه، خودکارها ریخته شده، جوهرها مصرف شده! چی شده؟ «عاشق شده» بهش میگی چیکار می‌کنی؟ می‌گه چون میسر نیست بر من کام او، عشق بازی می‌کنم با نام او

نمی‌شه یه کسی بگه من عاشق شدم اما دو برابر ما شام خورده و هنوز جا رو پهن نکردن خُر و پُش بلنده، و تا زودتر از همه افقی شده، صبح زود هم ساعت ۱۲ بلند میشه! یه خمیازه میکشه و می‌گه: «ای عشق! بسوزه پدرعاشقی!» آیا واقعا یه همچین کسی عاشقه؟ عاشق باید سر به دیوار بزنه، عاشق باید سر به درخت بذاره،

عاشق باید شب راحت خوابش نگیره، هر چیزی نخوره! دیدید هنوز بچه متولد نشده می بینی اتاق رو رنگی کرده، هزینه کردن یه چیزایی خریدن، بهش چی میگن؟ سیسمونی، میگی چته؟ میگه بچمه، می گیم کو بچه ات؟! میگه دوستش دارم، درسته هنوز متولد نشده اما میخاد بیاد. بچه هم که آمد روی دیوار خونه عکس بچه س، صفحه گوشی عکس بچه س، روی مانیتورش عکس بچه س، پشت ماشینش هم نوشته نازنین بابا (مثلا) ، میگم اونجا دیگه چرا؟! میگه می خوام داد بزنم، بچه مو دوست دارم، همه بدونن خب. اگر طرف عاشق باشه، می بینی و احساس می کنی اون حس عاشقی اش رو، از کنارش رد شی می فهمی، این تکه ای که به هم می ندازن میگن « چته؟ عاشقی ها؟! » این یعنی داره می بینه یه چیزی رو در حال بیرونی او... خانوم ها وقتی عاشق میشن حال درونی شون غصه و دلتنگی و حال بیرونی شون گریه ی محبت و گریه ی عشق و علاقه ست، یکی کنارش باشه می فهمه.

هر کسی به نوعی محبوب یا معشوقی داره، به گوشیهامون رجوع کنیم، به خریدهامون رجوع کنیم، به هدیه دادن هامون، به حرف زدن هامون، به نوع جلسه گرفتمون، به دیوار خونمون، به قلم مون... عشق یا انتظار حالتی است درونی و بیرونی، دم انتخابات که میشه خوب میشه فهمید و زود میشه فهمید که رأی افراد چیه. کنارش میری، هنوز هیچی نگفته، شما می فهمید رأی او چیه و کیه. مثلا سال ۸۸، تا میومدی کنار افراد می فهمیدی رأی شون به کدون نامزد انتخاباتی ست! این کلمه ی کاندید، برای وجود نازنین ولی عصر (ارواخنا له الفداه) جسارته. او برگزیده ست، برگزیده خداست، رأی بدیم بهش؟ چند سال عمر کردیم؟ انتظار چیست؟ انتظار اینه که من بشینم و ذکر بگم؟ - کار داریم هنوز - چند سال عمر کردی؟ اگر هنوز فرشته که سمت راست شونه من داره منو همراهی می کنه و اعمالم رو ثبت می کنه، اگر اون فرشته در طول این عمر بخواد رصد کنه حال انتظار منو، به اینکه یه کسی جاش تو زندگیم خالیه ست، اینو کی می فهمه؟!

[متن کلیپ در مورد شاخص بسیجی که پخش شد:] « سخن رهبری : این سه عنصر را یعنی **اخلاص** و **بصیرت** و **عمل** به اندازه را (و عمل به هنگام را) همیشه با یکدیگر توأم کنیم. این عنصر سه گانه برای ما باید

شاخص باشد. معنای بسیج؛ توأم کردن ایمان و عمل است. ایمان مجرد از عمل «عمل مجاهدانه» نه صرفاً عمل شخصی، این ایمان از نظر اسلام به حداقل است، ایمان کامل، ایمان حقیقی، اون ایمانی ست که با جهاد در میدان عمل همراه باشد. **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** مومن حق و مومن حقیقی اون کسی است که ایمان را با جهاد و هجرت و نصرت همراه می کند. تشخیص بسیجی به اینه! این فکر غلط و انحرافی که ایمان رو منهای عمل، منهای جهاد، ما کافی بدانیم برای تقرب الی الله این آیه و آیات زیادی این فکر رو رد می کنند. بسیج قائل به همین است که ایمان همراه باعمل، اونم عمل مجاهدانه «

یک کتابی است از مقام معظم رهبری صحبتهاشون پیرامون حضرت حجت به نام میراث فاطمه، انشاءالله در آینده تو کتابخانه کانون هم این کتاب رو قرار خواهیم داد. یک قسمت از این کتاب رو من اسکن کردم باهم بخونیم. ایشون می فرمایند: «امام زمان میاد انجام میده. یعنی چی؟ امروز تکلیف شما چیه؟ شما امروز باید چه کار بکنید؟ شما باید زمینه رو آماده کنید تا آن بزرگوار بتواند بیاید و در آن زمینه ی آماده، اقدام فرماید» از صفر که شروع نمی شه که، هر کسی خدمتی بکنه، تعجیل در امر فرج کرده: آقای قرائتی اومد نهضت سواد آموزی رو راه اندازی کرد، سواد مردم رو برد ۱۵. امام زمان میاد ازچند شروع می کنه؟ از ۱۶ از ۱۵. نمیاد از صفر شروع کنه که! خوب بشین بابا آب داد بنویس! تو سواد همین طور، تو فرهنگ همینطور، تو فناوری چه هسته ای چه علمی چه فضایی همینطور، ما باید کار رو فراهم بکنیم باید مسیر رو آماده بکنیم، اصلاً نباید حضرت از صفر شروع کنه! ما باید کار رو برای حضرت تا جایی که در توان داریم پیش ببریم... حضرت آقا (مقام معظم رهبری) فرمودند: «جامعه ای می تواند پذیرای مهدی موعود ارواحنا له فداه باشد که در آن آمادگی و قابلیت باشد. والا مثل انبیاء و اولیاء در طول تاریخ میشه. چه علتی داشت که انبیاء و اولیاء الهی در طول تاریخ آمدند نتوانستند دنیا را از پلیدی ها پاک کنند چرا؟ چون زمینه نبود، چرا امیرالمومنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) در زمان خودش در همان مدت کوتاه حکومت، با اون قدرت الهی که علی ابن ابی طالب داره، علم متصل به معدن الهی، با اون نیروی اراده، با اون زیبایی هایی که علی ابن ابی طالب داره «درخشندگی هایی که امام

عصرداره، امام زمان داره « با اون توصیه هایی که پیامبراکرم داشتند، درباره ایشون باز نتونست ریشه بدی رو بخشکند. علتش چیه؟ خود اون بزرگوار رو از سر راه برداشتند. قُتِلَ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ »

فریاد می‌زنید که ما عدالت می‌خواهیم؟ اینا خوب، اما دارید چیکار می‌کنید؟ الان دارید تست می‌شید یه چهارگزینه ای هایی دادند دست ما، یه جاهایی رو داریم تیک می‌زنیم! با اعمال مون... هستم یا نیستم، موافقم یا نه، عملاها! موافقم یا نه. صفحه ۵۵ این کتاب آقا می‌فرمایند: « **بزرگترین وظیفه منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی و عملی و پیوندهای دینی و اعتقادی و عاطفی بامومنین و همچنین برای پنجه در افکندن با زورگویان خود را آماده کنند.** » خوب چی شد؟ ذکر بگیریم و فقط دعا کنیم؟! اخلاق، معنویت، عمل، اعتقاد، عاطفه با مومنین، (گاهی بعضی پوست همدیگه رو می‌کنیم، بعضیا به خون همدیگه تشنه‌اند و خودشون هم مومن می‌دونن) یکی از دعاهایی که توصیه شده چهل صبح بخونید، چه دعاییه؟ دعای عهد، **اللَّهُمَّ إِنِّ حَالِي بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتِ**، مال کیه؟ مال کسی مرده بوده! جسده! دفنش کردن رفته! خدایا من آگه تو اون حال قرار گرفتم و آقام آمد، ولی تو آمد و من زیر خاک بودم **الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادَكَ حَتْمًا مَّقْضِيًا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتَزِرًا كَفَنِي سَاهِرًا سَيْفِي**؛ می‌گه من از قبر خارج کن، کفن به دور خود پیچیده! نیزه به دست بگیرم! شمشیر به دست بگیرم! ببینید یه تیکه جسد، شد انقلابی! شخصی که منتظره، مُرده اش هم مجاهده، مُردش هم رزمنده ست، چون زنده در زنده بودنش انتظار داشته و انتظار یعنی عمل و حرکت و پویایی و دغدغه داشتن، به تعبیری دیگه: مُرده اش هم بالاخره قیام خواهد کرد... که اگر حضرت تشریف بیارن، با این تیپ می‌خواد بلند شه.

یه عده در مقابل دشمن، با ژست خیر خواهانه، می‌گن بشین سر جات. وقتی امام صادق(علیه السلام) فرمودند هر کسی یه تیرآماده کنه یعنی چی؟ چه جوری می‌خوای یه تیرآماده کنی؟! با نشستن؟! اون یه سطلی که حضرت امام فرمودند: هرکی یه سطل آب بریزه اسرائیل رو آب می‌بره یعنی چی؟! **إِنَّ هَادِمَ أُنْيَةِ الشَّرْكِ وَالتَّفَاقِ مَالِ** کدوم دعاست؟ غیر دعای منتظرانه؟ کسی که دنبال امام عصر می‌گرده، صدا می‌زنه، «هادم ابنیه شرک و النفاق»

کجاست؟ اون کسی که بیاد بناهای شرک و نفاق رو منهدم کنه، کجاست؟ خوب حالا شما بفرمایید در حال حاضر «ابنیه شرک و نفاق» کجاست؟ بدترین مشرکان کیا هستند؟ اونهایی که پایه های شرک و نفاق اند چه کسانی اند؟ یکی باید باشه دیگه، همیشه که همه دوست باشند! یه دشمنی باید باشه که در قرآن آمده: لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ. (انعام/ ۱۱۲) هر پیغمبری دشمنی داشته. یکی باید دشمن باشه، با همه که همیشه که دست بیعت داد. این ابنیه ی کفر و نفاق هست یعنی چی؟ یعنی باید علیه اون مقابله کنی. محرم الحرام هم اقتدا میکنیم به سیدالشهداء، لباس عاشورایی به تن بکنیم، سیلی بزنییم به شمرزمانه! خوب کیه این شمرزمانه؟! همه خوب شدند؟ **أَيْنَ هَادِمُ أَيْبَةِ الشَّرِكِ وَ النِّفَاقِ** یعنی یه منتظر، خار توچشم دشمنه، استخوان در گلوی دشمنه، اگر غیر از این بود - در هر لباسی می خواد باشه - انتظار نداره!

راه حل چیه؟! برگردیم به تعریف انتظار. این عشق و یا انتظار؛ یه سوختی لازم داره، که حرکت کنه، سوختش چیه؟ من عاشقم ولی حرکت ندارم، من منتظرم اما حرکت ندارم، اون چیزی که منو حرکت میده چیه؟ یه کلمه سه حرفی ست که از هر دو طرف میشه بخونیش: «درد» میگه درد عشقی کشیده ام که نپرس، زهر هجری کشیده ام که نپرس... یه شعری هست که میگه "درد ما جزء به ظهور تو مداوا نشود" این غلطه، محتواش انحرافی، میگم چرا.

ما سه جور درد داریم: ۱. درد شصت پا، اگر یکی شصت پاش، مجروح باشه شما چطوری می فهمی؟ بله «باید راه بره» نشسته که نمی فهمیم، بعضیها شاید متوجه نشن، باید توجه هم داشته باشی بهش تا بفهمی، یعنی تو یه حالت خاصی شما توجه کنی، بفهمی دردمنده! بعضی این مدلی درد دارند، درد داره ها! ولی درد شصت پای؛ گاهی اوقات با دقت کردن متوجه میشی منتظره. درد بعدی (برید بالاتر) ۲. درد دل، خب انتظار و عشق حالتی است درونی و بیرونی. آثار بیرونی دل درد چیه؟ «دلشو می گیره، دل پیچه داره، میره چایی نبات درست می کنه، دَمَر بخوابه» بالاخره، یه حالتی که دل دردش خوب بشه، گاهی درد دلش ره اش می کنه گاهی هم می گیره... بعضی آگه دل درد دلشون شدید بشه یه دادم میزنن ولی بعدش ساکنه! صبح جمعه، دعای ندبه گریه! یابن الحسن کجایی؟ گریه ها! دم در یه صندوق کمک به سفره صبحانه هفته ی بعد گذاشتن، یه کمکی

هم می‌کنه. می‌شیننه پشت فرمون، تمام! توخونه، هیچی! دوباره همون زندگی قبل! دل درد داره ها! ولی گاهی آزاد میشه! درد سوم؟ (بیاید بالاتر) ۳. درد بی‌درمانه: «درد دندان» آثار بیرونیش چیه؟ همسایه هم می‌فهمه! دستمال می‌بنده به صورتش، داد میزنه، سرخ میشه، رگ گردنش میزنه... ساعت ۱ شب، خانومش میگه مثلاً محمدآقا کجا داری میری بگیر بخواب؟ کاری به این حرفا نداره، دندونش درد میکنه، میگه نمی‌فهمی من درد دارم، میگه حالا... حالا نداره! من باید درد رو ساکت کنم. میره دارو خونه شبانه روزی یه میخکی چیزی روش بذاره درد دندونش ساکت بشه. صبح ساعت ۶ صبح، سفره صبحانه، اه، محمدآقا صبحانه رو بخور لا اقل، رفت مطب آقای دکتر، آقای دکتر یا این بکن یا منو بکش! اگر بخوام شعر بگم، میگم یکی درد یکی درمون پسندد. یکی وصل و یکی هجرون پسندد، من از درمان درد وصل هجران، پسندم آنچه راجانان پسندد...

حالا شما بگید «کسی که میگه درد ما جزء به ظهور تو مداوا نشود» درسته؟ آیا میشه یه کسی که دندان درد داره بشینه توخونه اش و بگه دندان درد من، جز با آمدن دکتر مداوا نشود! بلند شو برو، امام مثل کعبه است باید بری، هر کی بشینه ضرر کرده، قرآن میگه اگه تو نری یه عده میرن، بشینی ضرر میکنی! درد دندونی‌ها کجاین که امام زمان با تکیه به اونا برگرده؟! اینکه امروز تهاجم فرهنگی شد، قلع و قمع فرهنگی شد، غارت فرهنگی شد! چند تا درد دندونی داره که تکیه کنه بهشون؟! راه حل چیه؟ بگید شما واسه امام زمان چیکار می‌کنی؟ شاید بگی دعا. دعا می‌کنم به تعجیل الفرج. پس اینکه سال ۶۲ حضرت امام فرمودند: «اگر کسی بشینه و دست رو دست بذاره و عَجَلْ عَجَلْ بگه، تعجیل نمی‌شود» که بنده عرض کنم گاهی تأخیر هم می‌شود و این همه حدیث و روایت داریم که مثلاً امام حسن عسگری دستشون رو مشت کردند بعد با این حالت گفتند: دعا قضای الهی رو رد می‌کنه، یه کسی قرار بود سه روز عمر کنه یه کار خیری انجام داد سه روز شد سی سال! دعا تغییر میده اموری رو که قطعی نیست (امور غیر قطعی) مثل ظهور حضرت و تشکیل دولت کریمه ی ایشان، شاید از من بپرسید: «پس چرا شما میگید با دعا تعجیل نمیشه؟ آیا اینطوری ریشه ی دعا کردن رو نمی‌زنید؟» نه، خود حضرت کد داده؛ نمیگه دعا کن، بلکه می‌فرمایند: **أَكثِرُوا الدُّعَا بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرْجُكُمْ.**

(بحار الانوار، ج ۵۳، باب ۳۱). زیاد دعا کن، زیاد یعنی چی؟ چند تا از خانومهای خونه دار وقتی غذا هم میزنن، در حین هم زدن غذا میگن: آقا میشه من این غذایی که درست می‌کنم تو دولت کریمه ی شما باشه؟ میشه این بچه تو حکومت تو متولد بشه؟ میشه من در دوران حکومت تو ازدواج کنم؟ چند تا مغازه دار داریم که وقتی در مغازه اش رو می‌خواد باز کنه میگه میشه یه وقتی برسه که من حقوقم از دست شما بگیرم؟ میشه شما بیاید در مغازه ما؟ میشه بچه های شما، یا نیروهای شما بیان دم مغازه ام؟ میشه این مغازه در دولت کریمه تو باز بشه؟ "اکثروا الدعا" یعنی درگیر بشید با دعا، مداحی هم که میخواد مداحی کنه، مؤلفی که میخواد قلم بزنه، شاعری که می‌خواد شعر بگه، سخنرانی که میخواد صحبتی کنه، معلم تودانشگاه، استاد تودانشگاه، معلم توکلاس، آره؟! تدریس هم که میخواد کنه: بسم الله الرحمن الرحیم بچه ها من یه ۵ دقیقه ای از یه آقایی بگم براتون که چه ویژگی هایی داره چنین و چنانه...» شروع کنه به گفتن از اوصاف امام و خصوصیات دولت کریمه امام زمان (عج الله)

بله! "اکثروا الدعا" یعنی چی؟ یعنی زیاد یاد کردن، مثل خانه سردی که میخوای گرمش کنی، یه بخاری از انباری برمی‌داری، میذاری کنارخونه، بابا به بچه میگه بزن این فندک که روشن شه. او هم میره کنار بخاری و شروع می‌کنه به روشن کردن شعله اش؛ تق! روشن نشد، تق تق! روشن نشد، تق تق تق! روشن نشد، میاد پیش بابا میگه روشن نشد! بابا چی میگه؟ آیا میگه بخاری رو بنداز دور؟! آیا میگه سرتو بکوب به دیوار؟! بلکه قطعاً میگه «زیاد بزن، این بخاری شش ماهه روشن نشده» ۱۱۸۰ ساله تو انباری بوده، زیاد بزن، ۱۱۸۰ ساله در دوران غیبت - زندان غیبت - به سر می‌بریم!! بین چقدر راحت می‌خوایم! این همه ظلم زیاد شده، اما باز هم راحتیم، جمجمه بچه تو رحم مادر می‌شکنه!! چرا بازم راحت خوابمون بیره؟! صبح راحت بلند می‌شیم، هنوزهم خودمون سرخود خواهی‌ها فدا نکردیم! مگه نگفتی انتظار یعنی فدا شدن، ولی فدا نمی‌کنیم، به گفتن که نیست، به اجرایی و عملی شدنش، انتظار چیست؟ فداشدن عملی ست. آیا می‌دونید درد دندونی کیه؟! درد دندونی کسیه که دیگران بهش بگن: «فلانی چته؟ مثل اینکه خیلی دلت میخواد آقات بیاد؟» این درد دندونیه. اگر اینطوری هستی خوش به حالتون... درجه ی انتظار همه A، اینو ارتقا بدیم؛ ببریم بالاتر A+،

اونایی که A+ هستند، A به توان... و البته به خاطر همین نشستن ها و همین دغدغه ها، ان شالله اتفاقات خوبی داره میفته.

عشق مجازی هم اگر جهت الهی بگیره غوغا می کنه، اگر وصل بشه به عشق حقیقی غوغا میشه! یادمون نرفته اون کاشی کاری که اومد مسجد گوهرشاد رو کاشی کنه: بالای داربست ایستاده بود، گوهرشاد خانوم هم که بانی اون ساخت و ساز بود، آمد یه سری بزنه به کارگرا و کارشون رو چک کنه - هر از گاهی میومد یه سری میزد که ببینه چقدر کار پیش رفته - چشم کاشی کار افتاد به چهره دلربای گوهرشاد خانوم! یه دل نه صددل عاشق شد!! عقل می گفت بشین سرجات، دل می گفت پاشو برو... بشین پاشو، بشین پاشو تا آخرش پاشد و رفت، رفت خدمت گوهرشاد خانم و گفت: اگه اجازه میدید ما برسیم خواستگاری خدمتون، ایشون هم زرنگی کرد و گفت: قبول اما یه شرطی داره شرط انجام بدی قبول میکنم، گفت شرط تون چیه؟ گوهرشاد گفت شرط اینکه ۴۰ صبح بیای حرم و نماز صبحت رو به جماعت بخونی. بعد از ۴۰ روز این آقای کاشی کار پیام داد که "از تصمیم برگشتم" دیگه از زلیخا داغ تر ندیدیم دیگه، وقتی مجازی رو به حقیقی وصلش کرد: گفت چی شد؟ گفت از تصمیم برگشتم.

اما بالاخره به طور کلی یه فرقی بین عشق مجازی با اون عشق و انتظاری که ازش حرف گفتیم داره، یه فرق اساسی: گاهی عاشق در عشق زمینی، در صورت فراق دست به خودکشی میزنه! ولی ما همچین چیزی توان انتظار نداریم، نهایتش در درد انتظار اینه که پی درمان بگردیم، کسی که دندان درد داره دستش رو توچرخ گوشت نمی کنه که! بلکه میره دکتر، کسی که درد داره از راهش میره دنبال درمان...

أَكثِرُوا الدُّعَا بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ ، دعا چیه؟ آیا دعا جواب میده؟ بله، اصلا همه چی از دعا شروع میشه. دعا مقدمه ست، توی مقدمه نمونیم. دعا؛ خواندن نیست، خواستن است. خدا رحمت کنه آیت الله بهجت رو، ایشون می

فرمودند: « راه خلاصی از گرفتاریها منحصر است به دعا کردن در خلوات برای فرج ولی عصر (عج الله). نه دعای همیشگی و لقلقه زبان و صرف گفتن عجل فرجهم. بلکه دعای با خلوص و صدق نیت. » آیه الله شاه آبادی می فرمودند: « رسیدن به مقام قرب پروردگار اساسش اول قلب مبارک امام زمان است. امام زمان است که قلب آدم است و این نیست که بدون اطاعت، تقوا پیدا کند. » از علامه طباطبایی سوال شد که راه رسیدن به امام زمان چیه؟ ایشان پاسخ فرمودند: « امام زمان خود فرموده اند "شما خوب باشید ما خودمان شما را پیدا می کنیم" تو مکاشفات خونده اید پیرمرد قفل ساز! دیگه چی خوندید؟ عبدالکریم کفاش! ببینید آقا کار نداره و اسش طرف مدیر باشه یا یه آدم ساده، اگر آدم باشه، بهش سر میزنه، چه قفل ساز باشه چه کفاش، و خوش به حال اون قفل ساز و کفاشی که حضرت رو دعوت کرد حالا به تعبیری آیا من توی مسجدمون یا توی هیئت خودمون تونسته ام حضرت رو دعوت کنم؟

باید خودم رو عرض کنم. حاج اسماعیل دولابی میگفت: « ظاهرا میگیم آقا می آید، اما در حقیقت این مائیم که خدمت حضرت می رویم. ما به پشت دیوار دنیا رفته ایم، گم شدیم، باید از پشت دیوار بیرون بیایم تا ببینیم که حضرت از آن ابتدا حاضر بودند امام زمان گم و غایب نشده است. ما گم و غایب شده ایم. » سید هاشم حداد میگفت: « کسی که صبح از خواب برخیزه و احساس نکنه که صاحب ولایت در کنار اوست و مُشرف به حال اوست اصلا شیعه نیست! » آقای رجبعلی خیاط چقدر زیبا گفته: « اغلب مردم اظهار می کنن که ما امام زمان رو از خودمون هم بیشتر دوست داریم درحالی که اینطور نیست زیرا اگر او را بیشتر دوست داشته باشیم باید برای او کاری کنیم » نه برای خود، خیلی داریم کار می کنیم اینقدر کار کردیم که ... میدونید چرا ما تو کار فرهنگی دعوا داریم؟! چون فکر می کنیم کار فرهنگی همین جلسه گرفته، **آخوند چینی دات کام**، اینو در اینترنت سرچ کنید، مستندی است حتما ببینید.

عشق واقعی یا الکی؟ از کجا بفهمیم عشق مون واقعیه یا الکیه؟ مهمترین شاخص عشق واقعی اینه که آنچه او می خواد، انجام بدیم، هر چند خلاف میل مون باشه (البته در اینکه حرام را انجام ندهیم تردیدی نیست). مالک اشتر عاشق کی بود؟ عاشق علی بود. امیرالمومنین (علیه السلام) به مالک گفت صلاح بر اینه که شما بری

مصر، فاصله زیاده و بمدت زیادی قطعا همدیگه رو نخواهند دید. عاشق از معشوق جدا شد، نه علی رو می بینه، نه صداشو می شنوه - مثل الانم نبوده که بگه مثلا توتلگرام برات عکس و فیلم می فرستم ببین، اصلا گوشی و اینترنت رو اینا نبود - قراره به معنای واقعی فراق اتفاق بیفته بین معشوق و محبوبی چون علی، و عاشقی چون مالک! تا آقا گفت برو مصر، گفت: چشم. گرچه توی مسیر راه گریه کرد میگه:

اگر مراد تو ای دوست نا مرادی ماست مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست

اگر قبول کنی وَر برانی از در خویش خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست

هی میگن "ولایت مداری رو تمرین کنی تو دوران غیبت، تمرین کنید ولایت پذیری رو" واسه چی میگن؟ واسه اینکه بتونیم اون بنفسی اُنتی که میگیریم رو خرج کنیم. امروز اگه کسی دعای ندبه بخونه و بگه "بنفسی اُنت" یکی مچش رو میگره و میگه هزینه داره ها، هزینه ش رو بده. امروز در این شرایط و شرایط خاورمیانه که هر لحظه باید آماده جهاد باشی، خوش به حال اون آقایونی که به خانوماشون گفتن: «اگه حکم جهاد دادن من رفتم ها!» خانم هم بگه «فدات بشم. مثل مرد پشت این خانواده ام، من اینگونه جهاد می کنم، تو هم در جهاد نظامی شرکت کن...» اگه حکم جهاد داده شد، نفر اولی که در میره منم!! بنفسی اُنتِ امروز، هزینه داره، عشق واقعی عشقیه که هر چند خلاف میل من باشه اما آنچه که معشوق بپسنده و بخواد رو اجابت کنم. یه مصرع دیگرش هم اینطوره که:

و لو که دل شکنی، دل نخواهی آزدن که هرچه دوست پسندد برای دوست بجاست

سلطان محمود غزنوی غلامی داشت به نام ایاز، این غلام، خاص بود. همه می دونستند این خاصه و سلطان محمود اینو خیلی دوست داره اما نمی دونستند علتش چیه! یه وقتی عید شده بود، سلطان محمود به کسانی که در دربار بودند اعلام کرد: "روز عیده و می خوام عیدی بدم هر کی عیدی می خواد بیاد." آمدند، یکی زمین خواست جهت اشتغال زایی، یکی زمین خواست جهت زندگی، نمی دونم یکی اسب یا شتری گرفت... ایاز هیچی نگفت، ساکت نشسته بود. همه منتظر بودند ببینند او چی میگه و او هیچی نمی گفت. سلطان محمود خودش شروع کرد و به ایاز گفت: «ایاز! همه درخواستهاشون رو گفتن، شما هم یه چیزی بگو، روز عیده

می‌خوام عیدی بدم. «ایاز که سرش پایین بود، یه نگاهی به سلطان محمود انداخت و دست گذاشت روی شونه ی سلطان محمود. یعنی من تو رو می‌خوام.

عشق واقعی وحدت طلبه؛ **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ** (احزاب/ ۴) خدا به هیچ کس دو تا قلب نداده! بعضیها میگن قرآن آیات عاشقانه نداره. دیگه از این عاشقانه تر کجا دیدی؟! خداوند به هیچ کسی دو تا قلب نداده، چه برسه به چند تا قلب؟! طرف آمده بود می‌گفت حاج آقا این النگوهام موقع وضو بالا نمیره، بهش گفتم: یک دونش رو در راه خدا باز کنی هدیه کنی، جاش باز می‌شه. عشق، وحدت طلبه. چند نمونه از عشق های صادراتی عرض کنم از این عشقهای درجه ۱، از این عشق هایی که نمونه ست، از عشق های واقعی ای که همون بار اولی که خوندم - بدون تعارف - خیلی حالم گرفت از احوالات خودم! این کجا و ما کجا؟! ما با این همه سر و صدا، اما بعضیا بارشونو بستن...

در بحار، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۵ آمده که: لشکر اسلام داشت میرفت به سمت تبوک، مسیر طولانی ای هم بود، توی این مسیر شاید شنیده باشید یه عده تو زرد از آب در او میدند و برگشتند. هر کی بر می‌گشت، از لشکر میومدن می‌گفتن یا رسول الله فلانی برگشت آقا می‌فرمودند که اگر خیری در اون هست برمی‌گرده و اگر خیری در او نیست همون بهتر که رفت. بعد چند دقیقه آمدند گفتند یا رسول الله فلانی برگشت، حضرت همون جملات قبل رو تکرار کردند، نفر سوم هم رفت و آمدند گفتند فلانی هم برگشت حضرت جمله رو دوباره تکرار کردند، بعد مدتی یهو صحنه ی عجیبی دیدند، دیدند ابوذر هم برگشته! آمدند پیش پیامبر اکرم و گفتند: یا رسول الله! ابوذر برگشت! پیامبر فرمودند «اگر در او خیری هست خدا بر می‌گردونه اش، اگر هم خیری در او نیست همین بهتر که رفت.» حالا قصه چی بود؟ ماشین ابوذر پنچرشده بود! هر چی میزد به این شتر مگه حرکت می‌کرد. حیوون حرکت کن! عقب افتادم! حرکت نمی‌کرد! بالاخره بار رو انداخت رو دوشش، زبان تشنه، بیابون داغ آفتاب، با اون وضعیت که راه رفتنش هم مصیبتی داره، آمد پایین و بار رو انداخت رو دوش خودش و حرکت کرد... (حرکت به سمت او، بالاخره یا پیاده، یا سینه خیز، یا در خشکی یا سینه خیز روی

برف و یخ) باید برسونم خودم رو... رفت به یه صخره ای رسید، خیلی تشنه بود پناه آورد به صخره، دید یه قسمتی از این سنگها که بر اثر مرور زمان گود شده، بارانی از چند شب قبل که اومده باعث شده توی این سنگ آب جمع بشه، ابوذر میگه لب هام رو نزدیک آب بردم متوجه شدم آب گواراییست، آب ننوشیدم، مشک رو از بار جدا کردم و زدم تو این آب، مشک پر از آب شد... (یاد چی افتادین؟ یاران عاشورایی پیامبراکرم، یاران عاشورایی اباعبدالله الحسین و یاران عاشورایی امام زمان... تا تشنه میشی زود معده رو پر نکن، گاهی صبر کن، مجاهد میشی ها! یک روایتی خوندم میگفت انسان جنسش از خاکه، خیلی آب نریزید توش، ذره ذره، کم کم می گنده! گلدون می پوسه، تو نپوسی ها؟!) لب به آب نزد و حرکت کرد. خودش رو به کاروان رسوند، اینا از دور شبّهی دیدند! گفتند یارسول الله شبّهی می بینیم شاید ابوذر باشد. پیامبر فرمودند ببینید کیست. آمد نزدیک، بله بله یارسول الله ابوذر. تَلُو تَلُو می خورد، تا رسید به پیامبر افتاد! آقا بلافاصله فرمودند آبش بدید، ابوذر با همون حال بی حالیش با همون ضعفی که داشت گفت: آب همراه! پیامبر با تعجب پرسیدند: یا أَبَاذَرٍّ مَعَكَ مَاءٌ وَ عَطِشْتَ؛ آب همراهت هست و تشنه ای؟! (البته پیامبر علتش رو می دونست بلکه میخاد منو تو رسم عاشقی یاد بگیریم) ابوذر گفت: به آب گوارایی رسیدم، شرمم آمد حبیبم از اون آب ننوشیده باشه و من بنوشم!

لاف انتظار می زنیم! استاد رحیم پورازغدی اگر نمی گفت من نمی گفتم، استاد ایشون می گفت: « این کاری که ما می کنیم انتظار نیست، مهدی بازیست! » یه دونه دیگه از این صادراتی ها تقدیمتون کنم. اینا عشق های پفکی نیستش ها! یه تعدادی از لشکریان با یکی از خلفا از یمن می گذشتند. با خودشون گفتن که پیامبراکرم از یه آقایی خیلی تعریف می کرد، که او اهل یمن بود. بله، او یس. پیامبر درباره او یس فرموده بودند «بوی بهشت به مشامم می رسد.» خب اون موقع هم گوشه ای اینا نبود که، عکس او یس رو بزنی در و دیوار، نمی شناختند. (فیلم مختار رو دیدید که: بعضی فرمانده ها رو که مختار می خواست پیدا کنه، به چند تا بلدچی می گفت می شناسیش یانه؟ مثلا آیا این عبیدالله هست یا نه؟ نمی دونستن، رسانه نبود دیگه) گفتن بریم بگردیم او یس هست یانه؟ اینا رفتن یه پیرمردی دیدند داره چوپانی می کنه، گفتن: ای پیرمرد با او یس کار داشتیم، او رو می

شناسی. پیرمرد یه نگاهی به اینها انداخت و گفت با اویس چیکار دارید؟ گفتند: از مدینه می آیم و قبلا زیاد در جوار پیامبر اکرم بوده ایم، یه زمانی از پیامبر می شنیدیم که خیلی از اویس تعریف می کرد لذا می خواستیم اویس رو ببینیم کیه؟ این پیرمرد که خودش اویس بود پرسید: اگه راست می گید بگید در جنگ احد، کدام دندان پیامبر شکست؟ اون افراد یک نگاه کردند به هم و گفتند دندان؟ شکست؟ آره شکست، اما کدوم بود؟... اویس گوشه ی لبش رو بالا زد و دندان شکسته اش رو نشون داد و گفت: همین دندان نبود؟ اینا با تعجب دیدند همان دندان بود، گفتند: تو کی هستی! گفت: وقتی دندان حبیبم در جنگ احد شکست، اینجا این دندان شکست. (پله پله تا ملاقات خدا، ایمان، ص ۲۰۹)

۳۸۸۱۳۱۵۱

عشق، دو طرفه ست. البته گاهی از این طرف، اتوبان مسدود میشه! کارگران مشغولند... از اون طرف اتوبان بازه. من توضیح این جریان رو از اون طرف، می تونم بگم چون قابل فهم تره. ولی از این طرف می گیم چطور میشه آخه؟ دندان پیامبر در احد بشکنه و دندان اویس در یمن؟! عشق حقیقی و واقعی اینگونه است، سرایت می کنه! مگه نخوندید که حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند: «شما که تب می کنید ما هم تب می کنیم، تو مریض بشی ما مریض می شیم. اگه شیعیان ما خوشحال باشند ما هم خوشحال هستیم.» این علتش چیه؟ عشقه. بله! مگه امام رضا (علیه السلام) در اوصاف امام نفرمودند: مهربان تر از پدر، دلسوزتر از مادر. من اگر قابل درک نیست برام، به خاطر اینکه حس و حال من عشق نیست، بلکه محبت دارم، کجایند آنهایی که از سر معرفت، عاشق ولی خدا شده اند؟

[متن کلیپ سخنرانی آقای پناهیان]: (شما اگه مقدار خوب بودن امام زمان رو باور می کردید الان مُرده بودی از شدت هیجان و شرمندگی و عشق و شور و معرفت. هیچ کدوم از ما باور نمی کنیم امام زمان چقدر نگران ماست، باور نمی کنیم، محاله باور کنیم و الا یه شبهه می شیم آقای بهجت! از فردا چیز مکروه از ما سر نخواهد زد. اولین سوالمون اینه که آخه حضرت چرا باید منو اینقدر دوست داشته باشه؟! مامان منم اینقدر منو دوست نداره! آدمها از حال هم خبر ندارن، نمی تونی امام زمان رو بشناسی. پیغمبر اکرم پرونده اعمال ما رو می بینن

برای چی؟! بیکارن؟! سَرک می‌خوان بکشن؟! یه وظیفه‌ی اداری خشکه؟! نه! نگران ماست! هر هفته، هر روز اینقدر نگران ماست که بابای ما اینقدر نگران ما نیست. تو بابا رو داری با پیغمبر مقایسه میکنی؟! ماها اصلا نمی‌تونیم اینا رو بفهمیم. ما واقعا بچه ایم؛ گریه می‌کنیم فکر می‌کنیم دوست داریم حضرت زهرا(س) رو. ببینید عزیز من! شما اهل فکرید، برید فکر کنید، واقعا دلیل داره ما اینقدر خانمی که نه دیدیم، نه صداشو شنیدیم، نه سر سفره نمک طعام شو چشیدیم، رو دوست داشته باشیم؟! شما بهتر از من دوستش دارید ها، امام رضا رو بیشتر دوست دارید، چرا؟ ما بچه ایم فکر می‌کنیم ما دوست داریم. ما تحت تاثیر محبت حضرت زهرا ایم، اینقدر ما رو دوست داره، اینقدر ما رو دوست داره، این قدر ما رو دوست داره، اینقدر ما رو دوست داره، و ما اینو نمی‌فهمیم، محاله بفهمیم.)

این کتاب "انتظارعامیانه، عالمانه، عارفانه" رو شاید دیده باشید از آقای پناهیان. من توصیه می‌کنم جهت تقویت انتظار، این دارو رو مصرف کنید؛ خوب مصرف کنید، هر روز دو دفعه؛ یکی صبح یکی شب، Pdf ش نیست، اما خود کتابش خرید اینترنتی هم داره، پاتوق کتاب چهار راه شهدا، روبروی صافات، بهجت ۷ هم داره...

شنیدید که "سهل بن حسن" یا "حسن بن سهل نوبخت خراسانی" آمد خدمت امام صادق (سلام الله علیه) گفت: (بنده به مضمون عرض می‌کنم) گفت: یابن رسول الله! من فرمانده ام، شمشیر به دست یا علی قیام بکنید ما هستیم، در خراسان صد هزار شیعه‌ی شمشیر زن هستند، امام صادق چی فرمودند؟ برو تو تتور، ا... یابن رسول الله! خدا مرا به آتش عذاب نکن و از من درگذر، خدا از شما درگذرد. امام فرمودند من از تو درگذشتم. در این حین هارون مکی آمد، غلام امام صادق، حضرت فرمودند: «هارون برو داخل تتور» کفش‌ها رو انداخت و رفت داخل تتور! همون اطمینان به ولی خدا، اطمینان به حجت خدا که امام زمان بی‌خود کسی رو نمی‌کشد. اطمینان، نه فقط اعتقاد! اعتقاد مقدمه ست، تو مقدمه نمونیم! حجت خدا تا گفت برو داخل تتور، بگیم چشم، منتظران مطمئن، ولایت پذیرترین‌ها به قول امام (علیه السلام) هستند، و زیبعتا مطیع‌ترین‌ها. این یعنی اوج ولایت‌پذیری. وقتی به ابراهیم وحی شد که سر فرزندت رو بُر، نگفت با کدوم منطق و عقل همچین

حرفی میزنی؟ نه، آگه تو خدا رو به معنای واقعی و جامع، به خدایی قبول داری - که خدا جز خیر و صلاح، به ما دستور نداده و نمی دهد - باید فوراً بگی چشم. یا معرفت الله داریم و اینو قبول داریم یا نداریم، اگر قبول داریم که فیه المراد، اما آگه قبول نداریم، بینیم گیر از کجاست؟! این چراها همه اثر ضعف ایمانه! هارون مکی رفت داخل تنور... جریان رو شنیدید امام به خراسانی فرمودند: در خراسان چند نفر مانند او می شناسی، گفت: به خدا قسم حتی یک نفر هم نمی شناسم! نه، حتی یک نفر هم نمی شناسم! امام فرمودند: «ما در زمانی که حتی پنج نفر هم یاور نداریم قیام نمی کنیم و ما داناتریم که چه وقت، باید قیام نمود.» (بحار، ج ۴۷، ص ۱۲۳ - المناقب، ج ۴، ص ۲۳۷)

(خالی از لطف نیست که لینک رو ملاحظه بفرمایید: <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa29221>)

اینکه امام می فرمایند "ما داناتریم" یعنی بارها بهتر و دقیق تر از شما می دونیم که چه کسی آماده است. ما می دونیم کی فقط سر و صدا می کنه، ما می دونیم چه کسی، در فلان منطقه چه می کنه. ما می دونیم کی داره رشد می کنه، کی داره به خودش گل میزنه، کی داره تو زمین دشمن بازی می کنه، ما می دونیم برای خادمی و یا فرماندهی، رو چه افرادی میشه حساب باز کرد... ما می دونیم این جنبش وال استریت ۹۹ درصدی، چند درصدش عیار بالاتری داره، یعنی ما می دونیم این سر و صداها این جلز و ولز کردن ها چقدر عیار داره "یابن الحسن ما آماده ایم" بشین سرجات، شعار هامون رو در میدان عمل از ما تست می گیرن! باید نشون بدیم چه کاره ایم! - جسارت نشه - داد زدن ما آماده ایم، این یه دونه از اون پازل هاست، ما آماده ایم اما بعد میره فقط زندگی خودش رو می کنه! از اون طرفم آقا می فرمایند «جنگ نرم، بابا خوردند! کشتند! غارت فرهنگی!» میگه: اتفاقی نیفتاده که، کیو؟ کجا...؟

تو رو خدا کار تشکیلاتی بکنید، هیچ کی نبود، فردی و بدون تکیه به دیگران و صد البته برای خدا، قیام بکنید - و ما ادراک برای خدا؟! - اما به تشکیلات برسوید اگر کسی فردی قیام بکنه و برای خدا باشه، حتما موج بر میداره و تشکیلات اتفاق خواهد افتاد... آن تقوموا لله مثنی و فرادی... (سبا / ۴۶) قیام برای خدا، البته نه فقط برای خدا، بلکه قیام هم اتفاق باشه. یه کارهایی برای خدا انجام میدیم؛ نذر می کنیم، سفره امام حسن، نذری و ذکر و شکلات و شله زردی و نمیدونم، اما قیام برای خدا اتفاق بیفته. خود بهتر میدانید، ما امروز فقر

فرهنگی داریم، در بعضی جاها کمتر، بعضی بیشتر، بسیار کار تولیدی داریم، اما بسیار در توزیع ضعف داریم، دست به دست هم بدهیم، انتظار چیست؟ بشین ذکر بگو؟!

هارون مکی تو تنور بود، سهل بن حسن از او بیشتر می جوشید، از او بیشتر می سوخت! امام صادق فرمودند برو سر تنور ببین چه خبره؟ خراسانی رفت نگاه کرد، دید حتی موی پای هارون نسوخته! الله اکبر! دوباره صحنه ی ابراهیمی تکرار شده بود! اطمینان ابراهیمی چنین آثاری داره! اطمینان و ایمانی که باعث میشه اون آتش بر بدن هارون سرد بشه ایمان، لَتَطْمِئِنَّ قُلُوبِی... بعد می دونید چی دید؟ - یه جایی خوندم نوشته بود - خراسانی گفت وقتی رفتم سر تنور دیدم هارون مکی داره میگه جعفر جعفر جعفر... (جعفر بن محمد)، حضرت امیر (سلام الله علیه) می فرمودند: مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لِهَجِّ بَدْرِكِ. (غرر الحکم، ص ۶۵) اگر کسی چیزی رو دوست داشته باشه، محبوبی داشته باشه، نام او را بر زبانش تکرار می کنه...

چون میسر نیست بر من کام او عشق بازی می کنم با نام او

دوباره این شیرین و فرهادی که گاهی داستان هاش رو برای ما تعریف می کنن، میگن: فرهاد هر کلنگی که می زد می گفت شیرین شیرین شیرین، ورمی داشت کلنگ رو و دوباره که می کوبید می گفت شیرین...

انتظار؛ حالتی ست، درونی و بیرونی